

آواهای تسخیر شدگان مغلوب

پندار "غنائم برای پیروزان" نه تنها به اجسام واقعی برای پیروزان نظامی وارد است بلکه همچنین اغلب به کشیدن (ترسیم) جریان تاریخی وقایع وارد میشود. تمام آواهای تسخیرشدگان مغلوب بیشتر مواقع در زدن آوای شیپور تاریخی تسخیرکنندگان پیروز ناپدید میشود. در هر صورت، در مورد تسخیر مسلمانان ما شماری از کارها، تاریخ ها، ویرانی های آسمانی پیشبینی شده و شعر را داریم که بما دید واره هائی میدهد درباره اینکه بعد از تسخیر مردم سروران جدید خود را چگونه میدیدند و آنها چه چیز را از دست رفته در نظر میگرفتند، و بعضی وقتها سودیکه در نتیجه تسخیر برای آنها آورده شده بود.

با هدف نشان دادن سلسله ای گسترده از واکنش های متفاوت دست اول به تسخیر مسلمان، من در این بخش گروهی از واکنش ها را انتخاب کرده ام.¹ از جهت جغرافیائی، آنها از اسپانیا در غرب تا گزارش زندانیان جنگی چینی در کوفه گسترده اند. حالت آنها رشته ای است از محکوم کردن مسلمانها به بربرهای کامل توسط سوفرونیس تا اعتقاد مار گبریل که آنها سرورانی بسیار بهتر از هم دین های بیژانتینی هستند. آواهای مسیحی، یهودی و زرتشتی همه شنیده شده است و زبان ها شامل یونانی، لاتین سوریه ای و چینی است.

اولین و خشمگینانه ترین واکنش به آمدن عربها را در نامه ها و سخن سرائی های یونانی سوفرونیس میتوان پیدا کرد، بزرگوار اورشلیم که پیش از این در فصل چهارم بطور خلاصه بحث شده است.² سوفرونیس یک دمشق محلی بود، که، وقتیکه او در اواخر قرن ششم بزرگ میشد، هنوز میتوانست یک آموزش درخشانی در فلسفه و دانش بکار بردن موثر کلمات بدهد. در آخرین شکوفائی آموزش کلاسیک در اسکندریه او از 578 تا 583 در شهر آموزش میدید. وقتیکه آموزش او کامل شد، او به فلسطین برگشت تا در مانستر سنت تئودوسیوس نزدیک اورشلیم مانک بشود. در 614 آرامش او با اشغال پارسی ها دریده شد که در آن کلیساهای اطراف اورشلیم بیرون از دیوارها بشدت آسیب دیدند. در خشم و افسردگی خود او برای سرنوشت شهر شکوه نامه زاری کننده ای سرود:

فریبندگان جادوگر/ از پارس وحشتناک آمدند/ شهرها و دهکده ها را غارت کردند/ جنگ آوری میکنند بر ضد قانون و رزان اِوم {روم}/ پیشروی میکنند بسوی زمین مقدس/ بدی خواهان آمدند/ تا، اورشلیم، شهر خدا را ویران کنند/ برای اندوه خود گریه کن تو ای قبیله مسیحی ها/ اورشلیم مقدس به ویرانی کشیده شده است/ با خشمی برخاسته از یک دیو ترسناک/ با رشک و وحشتناک یک جنگجو/ تا خجسته شهرها و شهرکهای خدا را غارت کنند و خاکش را به کیسه بکشند/ با خنجرهای کشنده.

بسیار پیش از تسخیر مسلمانان مطمئناً سوفرونیس تجربه بربرها را داشته است. او مجبور شد در 615 به روم فرار کند. او همچنین مدتی در شمال افریقا گذراند، جائیکه مرد بزرگ دیگر کلیسای عصر خود را دید، ماکسیماس کانفسور، با کسیکه دوستی محکمی ایجاد کرد، و او همچنین دست کم یک بار از کانستنتین پل دیدار کرد. او به اورشلیم برگشت بعد از اینکه با هرآکولیس دوباره تسخیر شد، و او در 633 با فشار مردمان قانع شد تا دفتر بزرگوارگی را بپذیرد.

بعنوان بزرگوار و رهبر سیاسی موثر در اورشلیم بود که سوفرونیس با مسلمانها روبرو شد. اولین اشاره او در یک نامه اسقفی میاید، احتمالاً در 634 در اولین مرحله تسخیر سوریه با عرب ها، که در آن او امیدوار است به امپراتور هرآکولیس توانائی داده شود "تا غرور تمام بربرها را بشکند و مخصوصاً ساراسون ها را کسانیکه، بروی گزارش گناهان ما، غیر منتظره بر ضد ما برخاسته اند و همه چیز را ویران کرده اند با وحشیگری و درنده خونی، و با خدا شناسی و گستاخی بی خدایانه". در کریسمس آن سال کشیش های اورشلیم آنطور که رسم آنها بود، از ترس ساراسون ها نتوانستند به بتلهم بروند. "یکباره آنجا که فلسطین است، حالا بنابر این ارتش خدا شناس ساراسون (مسلمان) بتلهم آسمانی را گرفته اند و گذشتن ما را ممنوع کرده اند، تهدید به ویرانی و قتل عام میکنند اگر ما این شهر مقدس را ترک کنیم و جرئت کنیم بشهر مقدس بتلهم نزدیک شویم." در پایان او خوشبین باقی میماند: "اگر ما از گناهان خود بازگردیم ما به نابودی دشمنان خود ساراسون ها خواهیم خندید و در زمان کوتاهی ما انهدام و نابودی کامل آنها را خواهیم دید. شمشیر خونین آنها قلب خودشان را سوراخ خواهد کرد، کمان های آنها خرد خواهد شد، تیرهای آنها بانها چسبیده خواهند ماند و آنها راه بتلهم را بروی ما باز خواهند کرد."

از جهت های زیادی، سوفرونیس یکی از آخرین مردان کلیسای عهد عتیق بود، او در دنیائی بزرگ شده بود که به سرآشویی بفراموشی سپرده شدن افتاده بود حتی همان وقتیکه او سخن میگفت. او توانسته بود در مدیترانه شرقی در جستجوی آموزش، دوستی و دین حقیقی گشتندگی کند: اورشلیم، کانستنتین پل (استانبول)، اسکندریه، کارتاژ و روم همه برای او آشنا بودند. در اواخر قرن

ششم و اوایل قرن هفتم، این سر رشته طبیعی بود. با رسیدن زمانیکه **سوفرونیس** در 639 مُرد چنان گشتندگی به ان پهناوری غیر ممکن بود و دنیا که او در آن رشد کرده بود شکسته بود بدون امکان دوباره سازیش. او به روش بلند پروازانه دانش بیان معانی **یونانی** اواخر عهد عتیق مینوشت، مردی بشدت آموزش دیده که با شنوندگانی بشدت آموزش دیده سخن میگوید. **سوفرونیس** نظری تاریک و ارانه از **عربها** داشت. آنها بی خدا و یا بربرهائی منتفر از خدا بودند. در هیچ جائی از نوشته هایش و یا سخنوریش او نشانه ای نمیدهد از اینکه آئین جدیدی را تبلیغ میکنند. کار کرد آنها بعنوان ابزار خشم خدا بود بر ضد **مسیحی ها** چون آنها آغشته به بیدینی بودند، و راه جدال با آنها ساختن ارتشها ویا قرار دادن مردان جنگجو بروی دیوارهای شهرها نبود، بلکه برگشتن به ایمان حقیقی راسخ **ارتدکسی** بود.

خیلی از پاسخ ها به تسخیر **عرب** که در سنت **مسیحیت** شرقی پیدا میشود شکل پایان دنیا را گرفته است (آخر زمان)، که در آن پیشبینی آخرین روزها و پایان دنیا است.³ در اینها، آمدن **عربها** چیزی بعنوان نشانه پایان جهان دیده میشود. در آنها بندرت دلالتی از حقیقت سخت و روشن تاریخی دیده میشود اما، انطور که یک قانون ورز اخیر مشاهده کرده، "پایان جهان نشانه ای حساسوارانه است بشدت موثر از امیدها، ترس ها و درماندگی مردم".⁴ یکی از زیباترین و فرآمدترین این نوشته ها پایان جهان **پسودو- متودیاس** است،⁵ آنچه نامیده شد چون (بنادرستی) به **بیشاپ متودیاس المیا** نسبت داده شده است، سه قرن پیش از نوشتن عملی نوشتار در 312 شهید شده است. در حقیقت ممکن است تاریخ نوشتن آن در اولین و دومین نسل بعد از تسخیر **مسلمان** باشد. دومین جنگ داخلی **عرب** (92-683) یک دوران خشونت و اغتشاش بود، و با طاعون و قحطی در 7-686 شدت گرفته بود، بر پهنه چین پیشگیری بود که پایان جهان نوشته شده است. در ابتدا به **سوریه** ای نوشته شده بود، اما آن به **لاتین** و **یونانی** هر دو ترجمه شد، که کنش گسترده آنرا در میان اجتماع های **مسیحی** مختلف نشان میدهد. نویسندگان به خواننده های خود، بگمانی به اجتماع **مسیحی** شمال **سوریه**، یک برآوردن آرزوهای زیبا را، آتش و رها شده از میان گواهی ها و اشاره های کتاب مقدس انجیل عرضه میکند. آخرین روزها آغاز میشود با آمدن **اسماعیلی ها (عربها)** کسانیکه پادشاهی **یونانی** را در **گابیتا** (یک اشاره به **نبرد یارموک**) شکست خواهند داد. در آنجا یک گزارش از اثر اشغال **مسلمانها** دنبال میشود آنگونه که با **مسیحی های** اواخر قرن هفتم دریافت میشود، اگرچه چونکه آن پایان جهان است، در زمان آینده گفته شده است.

این مجازات تنها برای انسانها فرستاده نشده است بلکه همچنین برای هر چیزی است که بروی تمام زمین است - برای مردان، زنان، بچه ها، حیوانات، گاوها و پرندگان است. مردم از این مجازات زجر خواهند کشید - مردها، همسران آنها، پسرانشان، دخترانشان و دارانشان؛ پیرها که ناتوانند، بیماران و نیرومندان، فقرا با ثروتمندان. برای اینکه خدا پدران پیشین نشان را (**عربها**) را **اسماعیلی** نامید، "کون های وحشی سرزمین وحشی" و غزال ها در کنار تمام حیوان ها، هم در سرزمین وحشی و هم در زمین کشت شده بوسیله آنها زیر فشار خواهند رفت. مردم آزار داده خواهند شد، حیوانات وحشی و گاوها خواهند مرد، درختان جنگل بریده خواهند شد، زیباترین گیاهان کوهستانی نابود خواهند شد و شهرهای در حال پیشرفت به ویرانی کشیده خواهند شد. مکان ها متروک خواهند شد بدون اینکه کسی از میان آنها بگذرد: زمین ها با خون آلوده میشوند و از محصول خود محروم میشوند.

برای اینکه این مستبدان بربر انسان نیستند، بلکه فرزندان درماندگی اند. آنها روی خود را بسوی پریشانی میکنند و آنها نابود کننده هستند ... آنها ویرانی هستند و آنها برای نابودی همه چیز نیرو رها میکنند. آنها بی سیرت میکنند و بی سیرتی را دوست دارند. در زمانیکه نیرو را رها کردند از سرزمین وحشیان، بچه ها را از دست مادرانشان بیرون میکشند و بسنگ میکوبند، مانند اینکه آنها جانوران کثیف هستند.

آنها قربانی خواهند کرد آلهانی را که وزیر می کنند در کلیسا و آنها حتی با همسران آنها و در کلیسا با زنهایی اسیر همخوابگی خواهند کرد. آنها لباس مقدس را بعنوان لباس خود و فرزندانشان مناسب خواهند دانست. آنها در گورستان های مردان مقدس افسار حیوانات خود را میندند و به شهیدان مقدس توهین میکنند. آنها قاتلان گستاخی هستند، ویرانگران خونریز: آنها کوره آتش آزمایش تمام **مسیحی ها** هستند.

نویسنده سپس ادامه میدهد با سخن گفتن از سختی که طاعون و مالیات خواهد آورد. "یک مرد در شب میخوابد و بامداد برمیخیزد تا ببیند دو یا سه مرد بیرون در خانه او که بزور متصل میشوند همانطور که آنها خراج و پول میخوانند. تمام حساب ها چه داده و چه رسیده شده است از روی زمین ناپدید خواهند شد. در آن زمان مردم برنج های خود را، آهن های خود را و لباس هایی که برای بگور سپردن آنهاست خواهند فروخت."

سپس درست و قتیکه چیزها همانقدر بد هستند که میتوانند باشند، معجزه ای اتفاق میافتد، پادشاه **یونانی** ها بآنها حمله خواهد کرد: "او بیدار میشود بر ضد آنها، مانند مردیکه خود را از خماری شراب بیرون آورده است." حالا نوبت **عربها** است تا زجرکشند: آنها، زن هایشان، بچه هایشان، تمام اردوگاه شان، تمام سرزمین وحشی شان که به پدران پیشین شان تعلق داشت به دست پادشاه **یونانی** ها تحویل داده خواهند شد: آنها به شمشیر و نابودی، و باسارت و قتل عام سپرده خواهند شد. یوغ بردگی آنها هفت بار بیشترستم واران خواهد بود از یوغ آنها،" و او ادامه میدهد برای توصیف کردن سختی هائیکه آنها بان دچار خواهند شد. سپس یک صلح جهانی برجا خواهد شد: "کلیساها دوباره سازی خواهند شد، شهرها ساخته

خواهند شد، کشیش‌ها از دادن مالیات آزاد خواهند شد. کشیش‌ها و مردم در آنوقت از کار سخت، خستگی و زورگویی آسایش خواهند یافت".

اما هنوز پایان نیافته است. "مردم شمال" اشغال خواهند کرد، موجب ویرانی و کشتار بزرگی خواهند شد، اما خدا یکی از فرشتگان خود را خواهد فرستاد، کسیکه در یک لحظه آنها را نابود خواهد کرد. سپس پادشاه یونان برای زندگی کردن به اورشلیم خواهد رفت پیش از آنکه در برابر گولگوتا بایستد، تاج خود را بر روی صلیب مقدس میگذارد بعنوان یک نشانه که او حکومت میکند با اختیار خود، و صلیب و تاج به بهشت برده خواهند شد. در آنجا سپس گزارش یک شخص ضد عیسی پدیدار میشود در فلسطین، "پسر پردیشن" و خونریزی بیشتر پیش از آمدن سرور که نهایتاً پایان میدهد باو و دیدواره ناپدید میشود.

پایان جهان هر دو هم سستوارانه بی معنی است هم کنجکاورانه تکان دهنده است. در آن ما میتوانیم آوای مردمان زیرواره و زیردست را بشنویم. یک کشیش گوشه گیر، احتمالاً در یک مانستری شمال سوریه مینویسد، رویائی دارد از روزیکه با دخالت یک معجزه عربها تنفرآور سرچایشان نشانده خواهند شد. عربها به قتل و بریدن اعضای بدن، ویران کردن شهرها و محیط کشاورزی، بی احترامی به کلیساها، رابطه جنسی بدون ازدواج و مالیات‌های زورگویانه متهم شده بودند. این یک اتهام زدن ظریفی است، بیشتر از همه چونکه تاریخ آن وقتی است که قانون ورزی مسلمان دوران تثبیت شدنش را طی میکرد. در هر صورت، در هیچ جایی او دیدواره ای ندارد از اینکه مردم مسیحی سرنوشت خود را بدست خود بگیرند و بر ضد زورگویان خود بجنگند. برای او، عربها حضور یک شیطان و بد خواه بودند. مانند سوفرونیس، او هرگز ذکر نمیکند که آنها دین جدیدی را آورده اند؛ آنها بسادگی بی خدا هستند اما، در همان زمان، ابزاری است که خدا مردم خود را برای تبهکاری آنها مجازات میکند. خیلی از مردمی که بوسیله عربها در قرن هفتم تسخیر شدند در این دریافت منفی مشترک بودند.

اما تمام مسیحی‌ها چنین دیدگاه تاریکی را مشترک نبودند. هر دو سوفرونیس و نویسنده پایان جهان در پسودو - متودیس مردانی بودند که دوباره سازی قانون ورزی بیزانتین چیزی بود که برای آن امید داشته باشند. جان بار پنکیا نستوریان، که در 690 مینوشت، موافق بود که عربها ابزار خدا هستند، فرستاده شدند تا مسیحی‌ها را برای بی بندباری اخلاقی و از همه مهمتر کفر مجازات کنند؛ اما برای او هر دو، کلیسای کلسدونین که با توان ورزان بیزانتین پشتیبانی میشد و آن مونوفیزیت‌ها دشمنان واقعی بودند. "ما نباید فکر کنیم"، او مینویسد،

آمدن عربها بعنوان یک چیزی معمولی نبود، بلکه نتیجه کار کردی آسمانی بود. پیش از اینکه آنها را فرا خواند، خدا آنها را از پیش آماده کرد تا شرف مسیحی‌ها را نگه دارند؛ بنابراین آنها همچنین فرمان مخصوصی از خدا داشتند درباره جایگاه رهبانی ما، که آنها میباید ارج ما را نگهدارند. حالا وقتیکه این مردم بفرمان خدا آمده اند و هر دو پادشاهی را گرفتند {امپراتوری‌های ساسانیان و بیزانتین}، نه با هر جنگ و نبردی، بلکه بایک روش کوچکی، آنچنانچه وقتیکه یک نوع از آتش نجات داده میشود، نه با بکار بردن اسلحه جنگ یا بوسیله انسان‌ها، خدا پیروزی را در دست آنها گذاشت.

خدا کلیسا را مجازات میکند بر اینکه با کفر لاس میزد و عربها ابزار او هستند برای مجازات کردن. اما عربها همچنین زیرواره خشم آسمانی هستند برای گناہانی که در دوران تسخیر مرتکب شدند، و امپراتوری آنها به دو نیروی کینه ورز بخش شده است، یک اشاره به جنگ داخلی در 656 بین علی و معاویه که بدنبال کشتن خلیفه عثمان درگرفت. جان هیچ چیز مگر ستایش از اولین خلیفه اموی، معاویه (80-661)، از حکمرانی کسیکه او میگوید "صلح در سراسر جهان آنچنان بود که ما هرگز نشنیده بودیم، نه از پدرانمان و نه از پدر بزرگ هایمان، یا دیده شده باشد که هرگز بوده باشد چیزی مانند آن". احتیاج نیست تا گفته شود این شرایط شادی آور کار ورزی نمیتوانست ادامه داشته باشد. در این هوای صلح و پیشرفت، کلیسا دوباره به سستی اخلاقی و کفر رو کرد. خدا دوباره عربها را بکار برد تا رفتار آنها را تنبیه کند، علت جنگ داخلی ویران کننده ای شد که بعد از مرگ یزید اول در 683 آغاز شد (همان جنگ داخلی که پشتواره پایان جهان پسودو-متودیس شد)، که با تاریخ آن پایان میابد. قحطی و طاعون همه جا بود، نشانه بیشتری از ناراحتی خدا. برای جان، عربها ابزار خدا بودند، قانون ورزی آنها ممکن بود خوب و یا بد باشد که بستگی داشت به کردار مسیحی‌ها.

جان ذکری از تماس شخصی خود با عربها نمیکند اما مسیحی‌های دیگر این مکان برای برقرار کردن روابط خوب بیشتر هدفمند بودند. مار گبریل مقدس (667. مرد) راهب بزرگ مانستری قرتمین بود.⁶ قرتمین در کوهستان‌های تارآبدین در جنوب شرقی ترکیه نزدیک دشت‌های جزیره قرار دارد. پیش از آن با رسیدن زمان گبریل یک برجها شده باستانی بود، بطور قابل ملاحظه ای، هنوز آن بعنوان یکی از مرکزهای ستایش گاه‌های مانستریزم مسیحی شرقی تا زمان حاضر بجا مانده است. قرتمین جایگاه نیرومند کسانی بود که مسیحیت ارتودکس بیزانتین را مردود میدانستند، و او آمدن قانون ورزی مسلمان را یک فرصت در نظر میگرفت تا یک بلا.

زندگی نامه نویسنده او داستان را میگوید:

مار گبریل آمدن **مسلمانها** را ترجیح میداد به ستمگری **بیزانتین**، بنابراین او به آنها یاری داد و کمک کرد. بعداً او به جزیره رفت پیش امیر آنها کسیکه او را با شادی زیادی پذیرفت و بجای آنها برای کردار او ارج بزرگی برای او گذاشت؛ امیر دستخطی باو داد با این نامه درباره تمام مواردی که او پرسش کرده بود؛ در آن او به تمام **اورتودکس های سوریه ای** آزادی برای انجام دادن مراسم کلیسای آنها را تضمین کرد - و **سمنترا** {صفحه چوبیکه که در کلیسای شرقی بان میزدند تا مردم را برای دعا فرا خوانند} زدن را و جشن های سال نو و مراسم سوگواری و ساختن کلیسا ها و مانستری ها را آزادی داد، و او کشیش ها، دیکان ها و مانک ها را از خراج دادن آزاد کرد. در حالیکه خراج برای دیگر مردمان را در 4 {درهم-مقدار اندکی} معین کرد. او همچنین به کافران **عرب** فرمان داد برای حفظ زندگی **اورتودکس های سوریه ای** کوشش زیادی بکنند.⁷

زندگی **مار گبریل** تنها اشاره ای را فراهم میکند که **مسیحی های اورتودکس سوریه ای** عملاً به تسخیر **مسلمانها** کمک کردند تا مخالفی در مانده و تماشگری غیر متحد باشند، اما ما هیچ وسیله ای نداریم تا بدانیم این طرز تلقی چقدر فراگیر بوده است.

منابع **کاپتیک** عقیده محکمی در باره آمدن **مسلمانها** داشتند. در میان این منابع زندگی بزرگوار **بنجامین** هست (61 - 622)، که دوران رهبری او با تسخیر **مسلمان** برخورد میکنند. در یک ترجمه **عربی** انجام شده با **سیروس بن مفتح** این بدست ما رسیده است، **بیشاب آشمینیان** در **مصر** میانه در اواخر قرن دهم. آنچنانکه او در پیش گفتارش روشن میکند، در هر صورت، او زندگی نامه های خود را از منابع **یونانی** و **کاپتیک** گردآوری کرده است و زندگی **بنجامین** و عقیده هائی که در آن هست احتمالاً بسیار قدیمی تر هستند و ممکن است در حقیقت بتاریخ قرن هفتم گذشته برسد.

بنجامین در دوران اشغال **مصر** با **پارسی ها** بزرگوار شده، اما نویسنده برای قانون ورزی پاسی ها چیز اندکی دارد مگر اینکه **هراکولیس** پادشاه بی ایمان **خسرو** را کشت. وقتیکه **هراکولیس** امپراتور شد **سیروس** را بفرمانداری منصوب کرد. وقتیکه با انتصاب این عامل مستحکم **کلسدونین** رویرو شد، **بنجامین** بوسیله یک فرشته خدا اخطار شد تا فرار کند. او کارهای کلیسا را منظم کرد، بتمام **بیشاب های دیگر** با نوشتن دستور داد تا پنهان شوند و خودش بیک مانستری گمنام در شمال **مصر** رفت تا توفان را از سر بگذراند، در پیشگویی فرشته شکی نشد که قانون ورزی **سیروس** تنها ده سال بدرازا خواهد کشید.

سیروس بعنوان آدم پست و شرور در داستان نمایان میشود؛ چندین **بیشاب** کسانیکه به توصیه بزرگوار **اعتنا** نکردند تا بروند و پنهان شوند "به تور ماهیگیری اشتباه خود گرفتار شدند" و برادر خود **بنجامین** شهید شد چونکه او از پذیرفتن حکم شورای **کلسدون** امتناع کرد. منصوبین مانند **گرگ** های درنده عمل میکردند، مومنان را در **مصر** پاره پاره میکردند. در تناقض با این پرخاشگری، نویسنده ما گزارش ملایم فراهم میکند از سخنوری **محمد** "کسیکه بت پرستان را آورد به دانستن یک خدا (الله واحد) و آنها گفتند **محمد** پیامبر او است (رسول). امت او ختنه شدند و بطرف جنوب دعا کردند جائیکه آنها **کعبه** مینامیدند".⁸

سپس خدا ارتش **روم** را رها کرد چونکه آنها فاسد بودند و به حکم شورای **کلسدون** چسبیده بودند. اشغال **عربها** بکوتهای توصیف شده است، بزبان واقعیت موضوع. نویسنده قرار داد بین **مسلمانها** و **مصری ها** را توصیف میکند، که از نوع قرار دادی بود که **محمد**، رئیس **عربها**، راهنما نشان کرده بود تا ببندند، که بوسیله آن هر شهریکه موافقت میکرد تا مالیات بپردازد سالم میماند اما آنهایکه موافقت نمیکردند غارت میشدند و مردانش بعنوان زندانی گرفته میشدند؛ "برای این دلیل"، نویسنده ادامه میدهد، "مسلمانها دستشان را کوتاه نگه داشتند از استان و ساکنانش {**کاپتیک ها**} اما ملت **روم** را نابود کردند".⁹

وقتیکه **مسلمانها اسکندریه** را گرفتند، آنها دیوارها را ویران کردند و "کلیساها را با آتش سوزاندند"، که شامل کلیسای **سنت مارک** هم شد. نویسنده بطرز کنجکاوانه ای در باره این ویرانی برانگیخته نیست، شاید چونکه بیشتر کلیساها در شهر در دست **کلسدونین ها** بودند. در نظر او از این مهمتر بازگشت پیروزمندان **بنجامین** بود. این بازگشت با **داکسی** (دقز) بنام **سانتوس** مذاکره شده بود، کسیکه درباره **بنجامین** به **عمر** گفته بود. سپس **عمر** دست خطی صادر کرد و به **بنجامین** گذار امن داد و او بشهر بازگشت. با شادی مردم او رویرو شد، و **سانتوس** او را به فرماندار معرفی کرد، **عمر** چنانچه باید کوبش شد و گفت در تمام سرزمین هائی که او تسخیر کرده بود هرگز مرد خدائی مانند این **بنجامین** ندیده بود. در این میان، **سیروس** با نوشیدن زهر از انگشترش خود کشی کرد. به **بنجامین** دستور داده شد اداره کلیسا و مردم خود را از سر بگیرد. سپس **عمر** دعاها را در خواست کرد برای پیروزی تند و بازگشت سریع از اعزام نظامی اکتشافی به **پنتاپولیس** در **سیرنیکا** که او نقشه اش را میریخت. در پایان، بزرگوار در مراسمی سخنوری کرد، که همه را (کوباند) تحت تاثیر قرار داد، پیش از رفتن و مخفیانه توصیه هائی به **عمر** داد که تمام آنها معلوم شد درست بود "ارجمند و محترم شد". تمام سرزمین **مصر** برای او شادمان شدند. **عمر** چنانکه باید حرکت کرد، و با **سانتوس** و کشتی هایش همراهی شد. **سانتوس** همچنین توانست به بزرگوار پول بدهد تا کلیسای **سینت مارک** را دوباره سازی کند. حتی وقتیکه **عمر** استان را ترک کرد و با این **ابی سره** جانشین شد، "یک عاشق پول" کسیکه مدیریت را در **فاساتات** برجا کرد، سرگذشت نویس از انتقاد آشکار از مدیریت **مسلمان** خود داری میکند.

برای زندگی نامه نویس **بنجامین** و برای **بنجامین** آمدن **عربها** برخاستن تازه ای بود. او هرگز عملاً در یک عبارت بدون ابهام نمیگوید که آن چیز خوبی بوده است، اما آشکار است که آن بعد از قانون ورزی **سیروس** یک آسودگی بزرگی بود. تاکید بر روابط خوب **بنجامین** و **عمر** و نقش **داکس سانتوس** به چنان ارتباط نزدیکی بین برگزیدگان **کاپتیک** و **مسلمانان** اشاره میکند.

منبع اصلی دیگر **کاپتیک** ما، وقایع نگاری **جان نیکو است**، که رویهم رفته دیدگاه کم رنگی از تسخیر کنندگان عرب دارد. همانند زندگی نامه نویس **بنجامین**، آدم شرور گزارش او **سیروس** و **رومی های کلسدونین** بودند، و او رک میگوید بعلت آزار ورزی حکمرانی **هراکولس** مردم محلی با **رومی ها** خصومت داشتند و **مسلمانها** با این واقعیت یاری شدند.¹⁰ گناهان **کلسدونین** دلیل این است که چرا خدا اجازه داد **عربها مصر** را تسخیر کنند، برای اینکه "او بخششی ندارد برای آنهاست که کرداری خیانت کارانه بر ضد او داشتند و خدا آنها را بدست **اسماعیلی ها** تحویل داد".¹¹

عربها مانند بربرهای وحشی تصویر شده اند. در حمله های ابتدائی غارتگرانه شان به **فایام** آنها بدون فرق گذاشتن میکشند؛ در یک شهر "تمام کسانی را که تسلیم شده بودند به شمشیر کشیدند و هیچکس را، خواه پیر مرد، نوزاد و زن زنده نگذاشتند"،¹² و در **نیکو** آنها پیش رفتن با به شمشیر کشیدن تمام کسانی که در خیابان و در داخل کلیسا پیدا کردند، مرد، زن و نوزاد و آنها به هیچکس رحم نکردند.¹³ **عمر** رئیسهای **رومی** را بازداشت میکند، و دست ها و پاهایشان را در قالب های آهنی و چوبی قرار میدهد در حالیکه او دارانشان را میگیرد. برای دهقانان چیزها از این بهتر نبود چون مالیاتشان دوبرابر شد و مجبور شدند علوفه برای اسب ها حمل کنند.¹⁴ بعد از تسخیر نهائی **اسکندریه**، **عمر** خود را محدود کرده بود بگرفتن مالیاتی که توافق شده بود اما او دارائی های کلیساها را نگرفت و تا آخرین روزهای خود از آنها نگه داری کرد. در هر صورت، مالیات ها برای مردمان دیگر بنظر سنگین میرسید. و مردم خود را در دور دستها پنهان میکردند چون آنها نمیتوانستند پولی پیدا کنند تا پرداخت کنند.

او برای **عربها** و برای آن مردان محلی کسانی که با **عربها** همکاری میکردند کلمات درشتی داشت. **مصری ها** مجبور شدند تا علوفه حمل کنند و شیر، عسل و میوه فراهم کنند. آنها مجبور شدند تا کانالی از **پابل** به دریای **سرخ** بکنند و "یوغی که آنها {عربها} مردم **مصر** را بان کشاندند از یوغی که **اسرائیلی ها** با **فرعون** به آن کشیده شدند شدید تر بود، کسیکه خدا با دادگری درست با غرق کردن او در دریای **سرخ** با تمام ارتشش قضاوت کرد بعد از طاعون های متعدد جائیکه او با آن انسان ها و حیوانات را به طاعون دچار کرد. وقتیکه آتش دادگری خدا روشن شود این **اسماعیلی ها**، ممکن است خیلی از اینها را نابود کند. **فرعون** که **فرعون** را نابود کرد!" **جان** ادامه میدهد تا بگوید این مجازات گناهان مردم است اما او اعتماد دارد که خدا دشمنان صلیب را نابود خواهد کرد همانطور که **انجیل** قول میدهد.¹⁵

باوجود این وحشیگری، در آنجا یک جریان همکاری پنهانی وجود داشت. ما از ابتدا میثونیم از "**مصری** هائیکه از ایمان **مسیح** برمیگشتند و ایمان حیوانی را اختیار میکردند"¹⁶ و مقامات محلی که، با اختیار یا از روی اجبار، برای **مسلمانها** کار میکردند.¹⁷

در وقایع لاتین **754** نویسنده گننام واکنشی متفاوت لیکن بهمان اندازه در هم آمیخته شده را میتوان دید.¹⁸ نویسنده احتمالاً در **کوردوا** زندگی میکرده است و ممکن است بخوبی او باندازه کافی عمر داشته باشد که شخصاً یادواره سقوط پادشاهی **ویسیگوتیک** را داشته باشد. آشنائی او با تاریخ و سیاست **ال اندلس** اشاره میکند که ممکن است مدیریت **مسلمان** او را استخدام کرده باشد. او به نوشتن یک وقایع نگاری سراسری اقدام کرد، بنابراین او به برخاستن **عربها** در خاورمیانه میپردازد، هشتاد سال پیش از زمانی که او مینویسد. او در هیچ جای کارش باین واقعیت اشاره نمیکند که **مسلمانها** گرویدگان به دین جدید هستند. او بسادگی میگوید **ساراسون ها** شورش کردند و **سوریه**، **عربستان** و **بین النهرین** را گرفتند "بیشتر از راه حيله گری تا توانائی رهبرشان **محمد**، و استانهای همسایه را ویران کردند، و پیشروی کردند نه آنقدر با حمله های آشکار بلکه با تهاجم پنهانی". باوجود خوار شمردن توانائی جنگیدن **عربها**، نویسنده با بیان تاریخ گزارش واقعی از درگیری ابتدائی خلیفه با امپراتوری **بیزانتین** میدهد. تعدادی از خلیفه ها مردان خوبی هستند: **یزید اول** (83-980)، کسیکه **جان بار پنکی** بعنوان "کسیکه علاقمند به بازی های بچگانه و خوشی خالی است" رها میکند و قانون ورزی میکند "با کله خالی استبدادی"،¹⁹ با نویسنده وقایع **754** بعنوان "دلپذیر ترین پسر **معاویه** ستایش میشود" کسیکه "باتمام مردم سرزمینی که زیرواره قانون ورزی او بودند بخوبی دوست داشته میشد. او هرگز، انچنانکه عادت مردان است، در جستجوی شکوه نبود چون او یک پادشاه بود، اما مانند یک شهروند از میان مردم با تمام کسان دیگر زندگی کرد".²⁰

وقتیکه وقایع نگار بگفتن تسخیر **مسلمان اسپانیا** میرسد این طرز تلقی از خوی متعادل بشدت تغییر میکند. **موسی بن نصیر** بعنوان یک بربر خشونت ورز محکوم میشود:

او شهرهای زیبا را ویران کرد، و آنها را با آتش سوزاند؛ او سروران و مردان نیرومند را به صلیب کشیدن محکوم کرد و جوانان و نوزادان را با شمشیر قصابی کرد. درحالیکه در راه خود هر کسی را وحشت زده کرد، تعدادی از شهرها که باقی ماندند زیر فشار خواستار صلح شدند، بعد از قانع کردن و ریشخند کردن با یک نوع مهارت، **ساراسون ها** بدون تاخیر درخواست آنها را تضمین کردند. وقتیکه شهروندان پس از آن چیزی که آنها از روی ترس و وحشت پذیرفته بودند رد کردند، آنها تلاش کردند بگوهستان ها فرار کنند جائیکه آنها گرسنگی و انواع مرگ را خطر کردند.

پس از این سخنرانی برای محکوم کردن، وقایع نگار به وزن موضوع های واقعی پیشین خود برمیگردد. در آنجا قانون ورزان خوب **مسلمان** و قانون ورزان بد هستند درست همانند اینکه در اینجا **مسیحی های خوب** و **مسیحی های بد** هست. گزارش نبرد **پویتیرز** (732)، جائیکه نیروهای **مسیحی** بطور قطع **مسلمانها** را شکست دادند، با جزئیات مفیدی داده شده است اما بدون هیچ احساس پیروزی **مسیحیت**.²¹ شرورترین آدم ها در این وقایع نگاری آن **عربهای سوریه ای** هستند، کسانی که بعد از شکست آنها از شورشیان

بربر در 742 از تنگه جبل الطارق به شبه جزیره گذشتند و برای اختیار آغاز به مجادله با زاده های نسل عربها و بربرهای تسخیر کننده ابتدائی کردند.²² درست تا پایان وقایع، او بخوبی درباره وقایع در دنیای مسلمان شرقی بهمان خوبی اسپانیا آگاه بوده است. در تناقض با فرانسه و ایتالیا، هر دو نوشته لاتین، و مکانهای مسیحی، تقریباً کاملاً برای او ناشناس هستند. در دنیائیکه مسیحی ها و مسلمانها هر روز باهم در تماس و باهم درگیر بودند وقایع نگار 754 کار و زندگی میکرد و از جهت کسبوزی، از بعضی راه ها، در حالیکه مشخصه مسیحی خود را نگه میدارد، او بروشنی خود را با دایره قانون ورزان مسلمان در کوردوا معین میکند. در شرق مردانی در موقعیت او در مدیریت عرب در آنجا بودند: در باره طرز تلقی آنها ما گواهی مستقیمی نداریم لیکن آنها میباید همانند بوده باشند.

مانند مسیحی ها، یهودهای خاورمیانه هم یک ادبیات پایان جهان را فراساختند، اگرچه در مورد آنها هدف پیش بینی زمان آمدن مسیح بود تا بیان پایان جهان. برای یهودها، آخرین سال قانون ورزی بیزانتین در سوریه زمان در ماندگی و آزار دادن بود. اشغال پارسی ها منجر به مقداری آسودگی کوتاه مدت شد اما تحمیل دوباره قانون ورزی بیزانتین از 628 بعد منجر به تجدید ستمگری شد. برای یهودها، آمدن عربها، اگرچه همراه با خشونت و بیرحمی بود، امید بالا رفتن موقعیت آنها را اندکی میداد. کامل ترین نمایش عقیده یهودها در نیستاروت یا اسرار پیدا میشود که نسبت داده شده است به ربائی از قرن دوم، سیمون بن یوهای، اما بروشنی پس از آمدن مسلمانها نوشته و یا دوباره نویسی شده است.²³

در یک گفتار، گفته شده است سیمون از امپراتور بیزانتین (در سراسر اشاره شده است بعنوان پادشاه اِدوم) بیک غار پناهنده شده است. پس از روزه و دعا او از خدا درخواست روشننگری میکند:

از زمانیکه سیمون دید پادشاه اسماعیلی ها (عربها) میاید او بگفتن آغاز کرد، "آیا کافی نبود آنچه پادشاهی شرور ادوم بر ما کرده است، بلکه ما سزاوار پادشاهی اسماعیلی ها هم هستیم؟" یکباره متاترون، بزرگترین فرشته پاسخ او را داد و گفت، "نترس، پسر مرد، برای اینکه تنها تواناتر از همه پادشاهی اسماعیلی ها را آورده تا تو را آزاد کند از این یک شرور (ادوم) بیزانتینیوم). او یک پیغمبر برای اسماعیلی ها برآورده بر طبق خواست او و او زمین را تسخیر خواهد کرد برای آنها، و آنها خواهند آمد و آنرا باشکوه دوباره سازی خواهند کرد و ترس بزرگی در میان آنها خواهد آمد و پسران اساو {بیزانتینی ها}."

گفتار بعدی رای مناسبی فراهم میکند برای خلیفه دوم عمر (44-634): "دومین پادشاه کسیکه از میان اسماعیلی ها برخاست دوستار اسرائیل خواهد بود. او شکستگی های آنها و شکستگی های معبد را دوباره سازی میکند، او کوه موریا را میترشد، آنرا مسطح میکند و در معبد صخره آنجا مسجدی میسازد." در آنجا تماشای خبر خوب نبود، در هر صورت، شکایت میکند از مسلمانان درباره وانگری زمین به منظور مالیات گرفتن. آنها زمین را اندازه میگیرند با طناب اینگونه گفته شده است، و او زمین را برای قیمتی تقسیم خواهد کرد.²⁴ نویسنده همچنین در کردار دفن کردن مسلمانها و رفتار آنها با گورستانها رسوائی مبیند: و آنها گورستانها را جایگاه چراگاه گله حیوانات خواهند کرد؛ و وقتیکه یکی از آنها میمیرد، آنها او را هر جایی که پیدا میکنند دفن میکنند و بعداً آنرا شخم میزنند و در آنجا کشت میکنند، مشاهده ای که با چیزیکه ما میدانیم تطبیق میکند از طرز تلقی آسوده ای که مسلمانهای اولیه برای بگور سپردن مرده های خود داشتند.

احتمالاً در میان مردمان تسخیر شده یهودها بیشتر از هر گروهی با نظر مثبت به آمدن مسلمانها نگاه میکردند، اما این آشکار است که آنها همچنین از آثار شوم جنگ آوری و هرج و مرج رنج میبردند.

اندیشه های ایرانیان در باره تسخیر مسلمان خیلی کمتر بدرستی نگهداری شده است چونکه زرتشتیان خیلی بیشتر بطور کامل نابود شدند تا مسیحی ها و در آنجا مانستری نبود تا کارهای باستانی را محفوظ نگهدارد. ما یک شعر پهلوی بجامانده داریم، احتمالاً بتاریخ قرن نهم، که در آن ما میتوانیم چیزی از طرز تلقی پشتیبانان رژیم قدیم را ببینیم در زمانیکه دیگر شدن به اسلام شدت بیشتری میگرفت و آتشکده ها در حال بسته شدن بودند. مانند پسودو متودیاس، این یک کار پایان جهانی است، پیش بینی میکند رهائی خواهد آمد وقتیکه زاده های پادشاهان باستانی ایران از هندوستان پدیدار شوند.

چه وقتی خواهد بود که پیام آور از هندوستان بیاید و بگوید بهرام از خانواده کیان {سلسله باستانی و قانون ورز افسانه ای ایران} آمده است، که هزار فیل دارد، با یک نگهبان فیل بروی سر هرکدام از آنها، کسیکه درفش کاویان افزاشته را میآورد؟ با روش خسرو که آنها در پیش ارتش میآوردندش. تیمساران پیام آوری نیاز دارند، یک مترجم ماهر. وقتیکه او بیاید او میگوید در هندوستان ما چه دیده ایم در دست تاجیک ها {عربها}؟ در یک گروه دین {دین زرتشتیان} نابود شد و پادشاه مانند یک سگ بقتل رسید. آنها نان میخورند، آنها پادشاهی را از خسرو گرفته اند. نه با مهارت و دلاوری بلکه آنها با ریشخند و خوارشمردن گرفته اند. با زور از مردان زن هایشان و دارانشان، گلستانها و باغها را گرفتند. مالیاتی که آنها تحمیل کردند، آنرا در میان همه سرها تقسیم کردند. آنها دوباره اصل پول را خواستند، یک تحمیل بزرگ. در نظر بگیر در این دنیا چقدر شیطانی آن شرورها {عربها} انجام داده اند، که سپس از بدی آن بدتر نیست. دنیای ما میگذرد. ما بهرام را که کارگر کردار بزرگ است خواهیم آورد تا از عربها انتقام بگیرد ... مسجد های آنها را

فرو میریزیم، ما باتش میکشیم مسجدهای آنها را، ما کود میکنیم و پاکسازی میکنیم تا بنابراین از دنیا تخم این شرورها از روی زمین برداشته شود. پایان یابد در صلح و شادی.²⁵

اندیشه دیگر تسخیر عرب را میتوان در شاهنامه فردوسی پیدا کرد. فردوسی (مرگ. 1020)²⁶ از توس در خراسان آمده بود. او از خانواده ای دهقان و اشراف زاده های زمین دار بود. در این دایره ها بود که تعلق به سنت های باستانی ایران زنده نگه داشته شده بود و انجام دادهای پادشاهان پیش از اسلام ستایش میشد. فردوسی خود را به ایران، بزبانش و فرهنگش سپرده بود. در تناقض با نویسنده شعر پهلوی ناشناس، کسیکه به روشنی برای زنده کردن دین زرتشتی امیدوار است، فردوسی مطمئناً یک مسلمان است، لیکن او بندرت اجازه میدهد ایمان او در نوشتارش نمایان شود. بنظر میرسد که او برای پذیرفتن ایمان زرتشتی قهرمانانش و ادامه آنرا بین خدای آنها و الله هیچ مشکلی ندارد.

پیش از این از نامه شعرواره نسبت داده شده به تیمسار پارسی رستم به برادرش که در غروب نبرد مرگبار قادسیه نوشته شده گفته شده است، و قتیکه قانون ورزی پارسی در عراق نابود شد و رستم کشته شد. از گواهی های داخلی این روشن است که نامه یک نوشته اصلی نیست که در نوشتار جای داه شده باشد بلکه وقتی ساخته شده است که شاعر این بخش از کار بزرگش را مینوشته است، احتمالاً در اولین دهه قرن یازدهم. یک بخش از نامه اصولاً پیشگویی پیامبرانه بیان شده دیدواره رستم درباره نتیجه تسخیر مسلمانان است، و برای نشان دادن اینکه چگونه یک اشراف زاده پارسی این دوران آمدن مسلمانها را میدید بینهایت جالب است. او بصراحت اسلام و عربها را محکوم نمیکند، لیکن او دیدگاه غم انگیزی از نتیجه تسخیر برای فرهنگ سنتی و ارزشهای ایرانی میکشد. بریدگی از نظم اجتماعی باستانی با آمدن اسلام منجر به پوسیدگی اخلاق اجتماعی و فردی میشود.

او این بخش را آغاز میکند با یک سوگواری کلی:

چسو با تخت منبر برابر شود همه نام بوبکرو عمر شود تبه گردد این رنج های دراز نشیبی دراز است پیش فراز

او سپس بیرنگی کلی قانون ورزی مسلمان را توصیف میکند در سنجش با شکوه دربارهای پادشاه پادشاهان. جالب است دیدن چگونگی توصیف فردوسی از زنده پوشی لباس مسلمانان که تصویر آینه وار داستان واره های عربی تسخیر است که شکوه فقر پرهیز کارانه آنها را در تناقض تجمل پارسی میسجد.

بیوشند از ایشان گروهی سیاه* زدیبا نهند از بر سر کلاه

نه تخت و نه تاج و نه زرین کفش نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش

دورانی از بیدادگری و کوبیدن خواهد بود و سقوط سامان اجتماعی باستانی:

برنجد یکی دیگری بر خورد بدادو به بخشش کسی ننگرد شب آید یکی چشم رخشان کند نهفته کسی را خروشان کند

شتابان همه روز و شب دیگر است کمر بر میان کله بر سر است زپیمان بگردند از راستی گرامی شود کژی و کاستی

پیاده شود مردم رزمجوی سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی کشاورز جنگی شود بی هنر نژاد و بزرگی نیاید به بر

رباید همی این از آن از این ز نفرین ندانند باز آفرین نهانی بتر ز آشکار شود دل مردمان سنگ خارا شود

بداندیش گردد پدر بر پسر پسر همچنین بر پدر چارگر

طبقه سنتی قانون ورز پارسی با مردانی با شأن اجتماعی پائین و ملیت های متفاوت جانشین خواهد شد:

شود بنده بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید بکار

بگیتی نماند کسی را وفا روان و زبانها شود پر جفا از ایران و از ترک وز تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود

سنجیدگی های اخلاقی پوسیده خواهد شد و این به همراه پوسیدگی فرهنگ درباری خواهد بود.

همه گنجهای زیر دامن نهند بمیرند و کوشش بدشمن دهند چنان فاش گردد غم و رنج و شور که رامش بهنگام بهرام گور[†]

* سیاه رنگ دربار عباسیان بود از 750 بیعد

نه جشن و نه رامش نه گوهرنه نام بکوشش زهرگونه سازند دام زبان کسان از پی سودخویش بجویندو دین اندرآرد پیش نباشد بهار از زمستان پدید[‡] نیارند هنگام رامش نبید زبیشی و بیشی ندارند هوش خورش نان کشکین و پشمینه پوش چو بسیار از این داستان بگذرد کسی سوی آزادگان ننگرد بریزند خون از پی خواسته شود روزگار بد آراسته²⁷

این یک تصویر نیرومند سیاسی و پوسیدگی اخلاقی و از دست رفتن ارزش های اشرافی است. فرو ریختن جدائی طبقاتی و در هم آمیختن نژادهای متفاوت همه بخشی از این ویرانی ارزش های سنتی بود. در تناقض با دیدگاه مسیحی ها، در اینجا دلالتی وجود ندارد که مصیبت تسخیر مسلمان جزئی از تنبیه خدا برای گناه کاری بود. بلکه آن مصیبتی بود که با سرنوشتی مقرر شده بود. البته، این در دهان تیمساری گذاشته شده بود کسیکه میدانست او شکست داده و کشته خواهد شد و نظمی که او پشتیبانی میکند ناپدید خواهد شد، اما مشکل است تصور شود که دیدگاه تاریک او متأثر از آمدن قانون ورزی مسلمان عقیده خیلی از اشراف ایرانی را در قرن هائی که بدنبال تسخیر آمد منعکس نکند.

البته، عربها هرگز چین را تسخیر نکردند اما آنها تعدادی زندانی چینی را دستگیر کردند در جنگ آوری که منجر به نبرد تالاس بین ارتشهای چینی و مسلمان در 751 شد. در میان اینها یک تاهان بود، کسیکه به عراق برده شد و در آنجا بمانند زندانی ماند پیش از اینکه با اجازه داده شود در 762 به خانه اش برگردد. گزارش او از مسلمانها کوتاه است اما بینهایت جالب است، دنیای مسلمان را در پایان دوران تسخیر بزرگ نشان میدهد، که بیک نفر بطورکلی از فرهنگ متفاوتی چگونه پدیدار میشود.²⁸

پایتخت کوفه [پا-چولو] نامیده میشود. پادشاه عربها مومن {که باشد، امیر المومنین، فرمانده با ایمانها} نامیده میشود. هر دو زن ها و مردها خوش قیافه و بلند هستند، لباس های آنها روشن و پاکیزه است، و کردار آنها زیباست. وقتیکه زنی بیرون در میان مردم میرود، او بدون توجه به بزرگی و کوچکی موقعیت اجتماعی میباید صورت خود را بپوشاند. آنها مراسم دعای خود را پنج بار در روز انجام میدهند. آنها گوشت میخورند، روزه میگیرند و قصابی حیوانات را در نظر شایسته میدانند. وقتی مردم در میان خود داد و بیداد میکنند، آنها به زدن یک دیگر نمیرسند. در آنجا همچنین سالن (مسجد) مراسم هست که دهها هزار نفر را در خود جای میدهد. هر هفت روزی پادشاه بیرون میاید تا خدمات مذهبی انجام دهد؛ او بروی منبر میرود و در باره قانون برای جمعیت سخنوری میکند. او میگوید "زندگی انسان خیلی سخت است، راه درستی آسان نیست، و زنا نادرست است. برای امنیت خود دیگران را بخطر بیاندازی، بفقرا تقلب کنی و یا فقرا را بکوبی - هیچ گناهی از اینها بزرگتر نیست. تمام کسانی که در نبرد بر ضد دشمنان اسلام کشته میشوند به بهشت میروند. دشمنان را بکش و تو شادی بی اندازه خواهی داشت."

تمام سرزمین تغییر کرده است؛ مردم اصول اسلام را دنبال میکنند مانند رودخانه ای که بسترش را میبیماید، قانون با ملائمت بکار میرود و مرده ها کم خرج بگور سپرده میشوند. خواه داخل یک شهری بزرگ یا دیوار یا داخل دروازه دهکده ای، مردم هیچ چیزی که از زمین میروید کم ندارند. کشور آنها مرکز جهان است جائیکه کالاها بی شماری بفرآوری و ارزان یافت میشود، جائیکه زری های گرانبه، مروارید و پول مغازه ها را پر میکنند در حالیکه شترها، اسب ها، خرها و قاطرها خیابان ها و کوچه ها را پر میکنند. آنها ساقه نیشکر را میبرند تا با آن کلبه بسازند که به درشکه های چینی شباهت دارند. هر وقت تعطیلی هست برای اشراف آنقدر لیوان های شیشه ای و کاسه های برنجی میاورند که بیشتر از آن است که بتواند شمارش بشود. برنج سفید و گندم سفید متفاوت از آنهایی که در چین هست نیست. میوه های آنها شامل هلو و همچنین خرماهای هزارساله است. شلغم های رسیده شان باندازه یک پک (دو گالن) است، گرد هستند و مزه شان خیلی لذیذ است، در حالیکه سبزی جات دیگرشان مانند دیگر کشورها است. انگورشان به بزرگی تخم مرغ است. عطرهای بیشتر از همه دوست داشتنی آنها دوتا است، یکی آب یاس است و دیگری مرمرکی نامیده میشود. صنعتگران چینی اولین چرخ بافتن پارچه ابریشمی را ساختند و اولین طلا سازها و نقره سازها و نقاشان بوده اند.

گزارش یک اجتماع بالغ اسلامی را نشان میدهد، این تصویر مربوط به اولین سال های تاریخ خلفای عباسی است بیدرنگ پیش از پایه ریزی بغداد، که در 762 آغاز شد، سالی که به تاهان اجازه شد بخانه اش برگردد. ما از منابع عربی میدانیم که خلیفه منصور مشهور بود برای سخنوری های با ذوق خود در مسجد، و جالب است دیدن و تاکید مشاهده گر چینی ما بروی محکومیت کوبش و بیدادگری از یک جهت و تاکید بروی جهاد و پاداش بهشت از جهت دیگر. بما یک جامعه پاکیزه گرا نشان داده میشود جائیکه چادر سر کردن زنان و غیر قانونی بودن الکل، دست کم در اجتماع، و موسیقی بروشنی نمایان است. آن همچنین اجتماعی کامیاب است، و کامیابی آنچنان در میان تمام طبقات اجتماعی و در هر دو شهر و دهکده بطورگسترده ای مشترک است. قابل درک است که مردمان زیادی که بوسیله عربها تسخیر شده بودند میخواستند بخشی از

[‡] پادشاه ساسانی قانون ورزی کرد در سال های 38-420 و کسیکه مجموعه درباری جنگجو بود، یک شکارچی بزرگ و مشوق آهنگ سازان

^{*} اشاره به سنت بزرگ جشن نوروز ایرانیان، سال نو، که در مارچ جشن گرفته میشود همانوقت که درختان جوانه میزنند و شگوفه میدهند. [‡]

این اجتماع رشد کننده باشند. البته، کوفه شهر جدید مسلمانها بود و مکانی که یک نفر انتظار داشت به هنجارهای مسلمانی بشدت چسبیده باشند. در همان زمان این کوبنده است که ذکری از نا مسلمانها نمیشود، کسانی که هنوز حتی در عراق میباید اکثریت بوده باشند، یک مکانی که دیگر شدن به اسلام نسبتاً بتندی بود.

آواهای تسخیر شدگان پراکنده است و در موارد زیادی تاثیر مسلمانها در درجه دوم علاقه نویسنده قرار دارد. در آنجا گفتگویی از دین جدید اسلام و دکتترین آن نیست. توافقی همه گیر در آنجا برای ویرانگرانه بودن عمل تسخیر هست اما در باره شایستگی دولت مسلمان دیدگاهها متفاوت است. بار مالیات مسلمان موضوعی دائمی است. برای مسیحی های هلال حاصل خیز، آمدن عربها، و ظاهراً پیروزی غیر قابل توضیح آنها، میباید نتیجه خشم خدا باشد و علت آن همه بیشتر خشم از بی دینی بود. بطور کلی، نویسنده ها فرقه های مسیحی رقیب و البته جهودها را بعنوان دشمنان واقعی میدیدند که میباید با آنها مبارزه میشد و شکست داده میشدند. در تناقض با آن، عربها را میتوانستند تحمل کنند و حتی در اختیار گرفته شوند تا به منظوری خدمت کنند. هیچکس حتی به پیشنهاد یک جنبش مقاومت مسیحی نزدیک نشد و یا کوشش متمرکز نشد تا قانون ورزی مسیحی دوباره بر قرار شود. این طرز تلقی یک عامل مهمی برای توضیح دادن چگونگی نایل شدن و نگه داشتن اختیار مسلمانها است. دیدگاه پارسی ها و اکنش متفاوتی را نشان میدهد، سوگواری برای از دست رفتن بزرگی و نظم اجتماعی باستانی، و در حقیقت تاسف یک طبقه قانون ورز از دست رفته است. رویهم رفته، کوبنده ترین شکل این آواها متفاوت بودن و اکنش آنها به آمدن قانون ورزی اسلامی است. خیلی از مردم ممکن بود از آن ناراضی بودند اما عده کمی ناراضی خود را تبدیل به مقاومت فعال کردند. برای هر دو تسخیر اولیه و تحکیم قانون ورزی مسلمانها، و اکنش پراکنده به تسخیر یک دلیل مهم برای موفقیت آنها بود.

- منبع غیر قابل نادیده گرفتن برای دیدگاه غیر مسلمان ها از مسلمان های اولیه زمین مقدس، دیدن اسلام آنچنانکه دیگران آنرا میدیدند، هست
 برای سوفرونیس و نوشته هایش، نگاه کنید به ویلکن، زمینی که مقدس خوانده میشود، ص ص. 39-226؛ زمین مقدس، دیدن اسلام، ص
 ص. 73-67.
- برای آموزش کلی، نگاه کنید به پی. جی. الکساندر، *سنت پایان زمان بیزانتین* (برکلی، کالیفرنیا، 1985).
- هولند**، دیدن اسلام، ص. 258.
- برای ترجمه نوشتاری که در اینجا توصیف شده است، نگاه کنید به وقایع نگاری های سوریه شرقی در قرن هفتم، ترجمه. ا. پالم. (لیور پول،
 1993)، ص ص. 42-222، و گفتمان در جی. ال. رینینک، "پسندو متودیا: یک مفهوم تاریخی در پاسخ برآمدن اسلام"، در بیزانتین و اسلام شرق
 نزدیک، 1. مشکل در متون ادبیاتی، ویر. ا. کمرون و ال. ای. کانراد (صفحه های کارگاه درباره اواخر عهد عتیق و اوایل اسلام) (پریستون، نیوجرسی، 1992)، ص ص. 87-149؛ هولند، دیدن اسلام، ص ص. 7-263.
- برای گیریل و تاریخ قرتمین بطور کلی، نگاه کنید به ا. پالم، مانک و میسون در پیشواره مرزی الوند رود (کمبریج، 1990)، بویژه. ص ص. 9-153.
- بیان شده است در اس. بروک، "شمال بین النهرین در اواخر قرن هفتم:
 کتاب پانزدهم جان بار پنکی ریس ملی"، مطالعات اورشالیم در عربی و اسلام 9 (1987): 75-51، ص. 57 یادداشت بی.
- ساوروس، "زندگی بنجامین"، ص. 492.
- ساوروس، "زندگی بنجامین"، ص. 494.
- جان نیکویو، وقایع، ص ص. 184-200.
- جان نیکویو، وقایع، ص. 186.
- جان نیکویو، وقایع، ص. 179.
- جان نیکویو، وقایع، ص. 188.
- جان نیکویو، وقایع، ص. 182.
- جان نیکویو، وقایع، ص. 195.
- جان نیکویو، وقایع، ص. 182.
- جان نیکویو، وقایع، ص. 181.
- وقایع 754 در تسخیر و وقایع ابتدائی اسپانیای قرون میانه، ترجمه. ک. بی. ولف (لیورپول، 1990)، ص ص. 28-45، 58-111.
- بروک، "شمال بین النهرین"، ص. 63.
- وقایع 754، کاپ. 31، ص. 123.
- مقایع نگاری 754، کاپ. 80، ص ص. 4-143.
- وقایع نگاری 754، کاپ. 6-85، ص ص. 50-148.
- هولند، دیدن اسلام، ص ص. 12-308، 7-526.
- دنیل 11: 39.
- نوشتار و ترجمه با اچ. دبلیو. بیلی، مشکل زرتشتیان در کتاب های قرن نهم (اکسفورد، 1943)، ص ص. 6-195؛ همچنین تفسیر در هولند،
 دیدن اسلام، ص ص. 2-531.
- برای زندگی فردوسی با کتاب نامه کامل، نگاه کنید به، د. خلجی مطلق، "فردوسی"، در دابرت المعارف ایرانیکا، ویر. ای. یارشاطر (لندن،
 1985-) جلد. دهم، ص ص. 23-514.
- نگاه کنید به، فردوسی، شاهنامه، ترجمه. دی. دیویس، جلد 111: غروب امپراتوری (واشیکتون، دی سی، 1998-2004)، ص ص. 494-5.
- برای نوشتار و محتوا، نگاه کنید هولند، دیدن اسلام، ص ص. 8-246.